

باز پس اندیم و بر ایشان پوشیده شدیم پس کس از ایشان بی
گفته ای که سوار و ایک دیگری تا هفت کسی جمع شدیم پس رسول
صلی الله علیه و سلم از راه بکسو شد و سر نهاد و فرمود که وقت نماز
را نگاه دارید و وی صلی الله علیه و سلم اول کسی بود که بپوشید و
آفتاب بر پشت مبارک وی تا نهد بود پس ما نیز تمام بر خاک
فرمود که سوار شوید سوار شدیم و بر پشت ما آفتاب بلند شد
مطهره آب طلبید مطهره که در دستم آوردم و وضو ساخت و اندکی آب
در مطهره ماند فرمود که این را نگاه دارید که اشانی بنظم خواهد بود پس
در کعبین شست و بخار زد و بعد از آن فرض را چنانکه هر روز می کرد
پس فرمود که سوار شوید سوار شدیم و با یکدیگر آهسته ای گفتیم گفتیم
کردیم و نماز وقت شد فرمود که شما را بجز اقتدای من نیست بر سر
در خواب تقصیر نیست تقصیر است که تا وقت نماز دیگر از نماز گذارند
هر کسی را که این واقع شود باید که آن نماز را بگذارد و قیام که آگاه
شود پس فرمود که چه گمانی برید که روی که پیش رفته اند چه
باشند باز فرمود که چون با عداوت کردند و پیغمبر خود را نیافتند
ابوبکر و عمر گفتند که رسول صلی الله علیه و سلم در عقب است از آن
قبیل نیست که شما را با زبانی کرد و دیگران گفتند که در پیش است
اگر مردم زمان ابوبکر و عمری بودند راه راست می یافتند چون روزی
بگردید رسیدیم محمد فریاد بر آوردند که یا رسول الله از تشنگی بطلک شدیم

رسول

رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که لا ینکحکم علیکم پس فرود آمد و فرمود
که قدح صغیر را بیارید و در آن مظهره را که در آنجا بقعه ای بود
طلبید آورد آب از آنجا در آن قدح می ریخت و من بر دم می دادم
چون مردم دیدند که در مطهره آب اندکت با یکدیگر مضایقه کردن
گرفتند رسول صلی الله علیه و سلم فرمود که بدخوی کنید که همه سیراب
خواهید شد پس رسول صلی الله علیه و سلم آب می ریخت و من بر دم
می دادم تا همه سیراب شدند و هیچ کس باقی نماند غیر از من و غیر از رسول
صلی الله علیه و سلم فرمود که بیاشام گفتیم بی اشام تا تو نباشی فرمود
ان ساقی القوم اخرجتم شربنا من بیاشام میدم پس رسول صلی الله علیه و سلم
بیاشام میدید از آن آب رسیدند همه سیراب و ماندکی انداخته
و از آنجا گفت که مقدار این اسود رضی الله عنه گفته است که
و دوباره یکدیگر میبندید آمدیم و از پنج راه چنان شده بودیم که پیشه های ما
و کوشه های ما رفته بود خود را بر اصحاب رسول صلی الله علیه و سلم عرض
کردیم هیچ کس را قبول نکرد پیش رسول صلی الله علیه و سلم رفتیم ما را
بسوی اهل خود برد و آنجا سه بز بود فرمود که اینها را می دوشید و
میان یکدیگر قسمت می کنید چنان می کردیم و نصیب رسول صلی الله
علیه و سلم نگاه می داشتیم رسول صلی الله علیه و سلم می آمد در شب سلام
می گفت سلام گفتی که نایم را بسیار می کرد و بعد از آن می شنوا نیاید پس
بسجده می رفت و نماز می گزارده از آن می آمد و شیری که نصیب می کردیم